

گاه در قالب یک مانع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدیریتی خودش را نشان می‌دهد و اجازه نمی‌دهد که نوآوری اتفاق بیفتد. به صورت کلی آثار نوآوری معادل است با آثار حیات، یعنی آدم زنده همیشه نوآوری می‌کند. در حقیقت نوآوری لازمه حیات است و نوآوری از آثار شکوفا شدن و فراگشت و کامل‌تر شدن است. اهمیت نوآوری خصوصاً در قلمرو فرهنگ و معرفت به گونه‌ای است که اصلاً قدرت به علم است. علم به نوآوری است. علم دیگران را بازگفتن و بازخواندن نمی‌تواند نوآوری باشد.

گزارش‌نویس: محمدباقر محمدی‌منور

انقلاب اسلامی و پندارگرایی غربیان

گفت‌وگو با: ذبیح‌الله نعیمیان

جام‌جم، ش ۲۲۹۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۰

در دوره اخیر، این نکته به شدت القامی شود که عمده پژوهش‌های اسلام‌شناسانه در غرب، علمی، صلح‌جویانه و بی‌غرضانه‌اند؛ اما نمی‌توان انتظار داشت واقع‌نمایی چنان پژوهش‌هایی در سطح ایده‌آل باشد و خالی از کاستی‌ها باشد. نوشتار زیر گفت‌وگویی است که با حجت‌الاسلام دکتر ذبیح‌الله نعیمیان انجام گرفته که به برخی از این کاستی‌ها در تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته است.

ایشان در مقدمه عرض می‌کنند که بخشی از این پیش‌فرض که ادیان در پیدایی خود، ماهیتی این جهانی و بشری دارند، در نحیف دیدن آموزه‌های آن به طور کلی و آموزه‌های اجتماعی-سیاسی آن به صورت خاص است. یکی از این نظریه‌پردازان در باب انقلاب اسلامی نیکی آرکدی است. وی بخش‌های مهمی از تحلیل خود را بر این پیش‌فرض بنیاد نهاده است و لذا تحلیل سطحی و ریشه‌بسیاری از کژتابی‌ها و بدفهمی‌های او به این نکته بازمی‌گردد. کسی مانند آرکدی نسبت به تعالیم اسلام، نگاه خاصی دارد و آنها را از جهت معرفتی نحیف می‌بیند. وی خود آگاهانه یا ناخودآگاهانه، اسلام را نیز همانند مسیحیت تحریف شده می‌پندارد. بی‌جهت نیست که وی موفقیت انقلاب اسلامی ایران را در سیاسی کردن دین می‌بیند و این ابداع‌گری را منحصر به آن ندیده و دامنه آن را به دیگر جنبش‌های اسلامی می‌کشاند، اما او این مطلب را به عنوان دخالت‌هایی از جنس باز تفسیر و وارد کردن عناصر غیردینی در دین می‌پندارد. به تعبیر او درست مثل حرکت نوگرایان و تطابق سیاسی مذهب در جاهای دیگر. به نظر او در ایران نیز کاربرد جدیدی از اسلام که شامل تفسیر تازه‌ای از متون و روش‌های قدیمی است صورت گرفت که در بعضی مواقع، مورد حمله و انتقاد افراد سنتی و مذهبی‌تر قرار گرفته است. چنان‌که وی در نسبت دادن نوعی ساده‌انگاری به اکثر

متفکرین سیاسی جدید شیعه، این نکته را نیز در کنار مسائل دیگر مطرح می‌کند که اساساً این تفکر جدید اسلامی، اسلحه نیرومندی برای به وجود آوردن انقلاب بود، اما برای ایجاد مؤسسات جدید، توفیق بسیار کمتری داشت. به نظر نویسنده بخشی از این تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه به ناآشنایی نویسندگان غربی با آرمان‌های سیاسی دین و نسبت آنها با واقعیت‌های پر تغییر جامعه بازمی‌گردد. آنان از یک سو، از این آرمان‌ها شناخت دقیقی ندارند و از سوی دیگر، نمی‌توانند کیفیت تطبیق آنها با واقعیات تغییرپذیر در شرایط تاریخی را از منظر رهبران و علمای مسلمان دریابند. این صعوبت درباره انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی^ع وجود داشته است که عمده ناظران و تحلیل‌گران غربی، به رغم سنت، دیرپای پژوهشی آنان درباره ملل شرق، بیش از وقوع انقلاب، آگاهی نظری و آکادمیک کافی درباره تشیع و حتی اسلام نداشته‌اند؛ همان گونه که تأثیر عامل ایدئولوژیک و مذهبی، در انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب فرانسه و روسیه به چشم نمی‌خورد و پژوهشگران غربی از این جهت، تجربه نظری قابل توجهی ندارند. به ویژه هنگامی که نوبت به بررسی تعامل آرمان مذهبی و واقعیت‌ها می‌رسد، به آسانی می‌توان انتظار داشت ناآشنایی با خاستگاه دینی تحولات سیاسی نوین در ایران، بتواند منتهی به تحلیل‌های ناصواب و غیرواقع‌گرایانه باشد. اسلام و به ویژه آموزه‌های شیعی، در میان بسیاری از تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان به عنوان عامل محوری در پیدایی و استمرار انقلاب اسلامی ایران شمرده می‌شود؛ اما بازخوانی این عامل از آنجا بایسته می‌نماید که بسیاری از ابعاد آن مورد توجه کافی قرار نگرفته است. چه آن‌که بی‌تردید پایبندی به تعالیم دینی، مقتضی تعامل خاصی میان آرمان‌های برگرفته از دین با واقعیت خارجی خواهد بود که می‌تواند مقصد و روند تحولات اجتماعی-سیاسی را به نحو خاصی تعریف کند. کسی مانند تداسکاچپول با وجود آن‌که در مقاله «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعی در انقلاب ایران» در ۱۹۸۱ برخی از نارسایی‌های نگاه ساختارگرایی به انقلاب‌ها در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی را کنار گذاشت؛ اما با موضعی سنت‌شکن استدلال می‌کند «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه فرا می‌رسند» و عقیده دارد آرمان‌ها عوامل ثانوی در تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب‌ها هستند. از این رو، پایبندی به جایگاه و نقش ساختار، به معنای نادیده انگاشتن تأثیر ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی نیست. اما تأثیر انقلاب اسلامی تا این حد بود که «او را واداشت تا در تحلیل خود بازنگری کند و بپذیرد که این حداقل یک انقلاب بود که آرمان‌ها و اساساً اسلام باعث تحریک کنشگران انقلابی شد و تحول‌های آرمان‌گرا را از جنبه‌های شاخص یک انقلاب دانست».

با این همه، در این اصلاحیه نیز تا حدودی نقش اندیشه، ایدئولوژی، اراده و رهبری را در انقلاب و تشکیل حکومت‌های انقلابی انکار می‌کند و کارکرد سیاسی دین را نادیده می‌گیرد و با وجود اصلاح در نظریه خود، می‌کوشد به روش ساختارگرایانه خویش وفادار بماند.

نویسنده بیان می‌کند که نقش آفرینی و تأثیرگذاری سیاسی مذهب در جریان انقلاب اسلامی چنان چشمگیر است که در سطوح مختلفی مورد توجه قرار گرفته است. بی‌جهت نیست که به گفته فوازای، جرجیس، «انقلاب اسلامی در تهران، مواقع ایالات متحده در قبال اسلام سیاسی را تحت الشعاع قرار داد» و بی‌جهت نیست که تقابل گرایانی مانند هانتینگتون معتقدند که مبارزه میان اسلام و غرب صرفاً بر سر منافع سیاسی و مادی نیست؛ بلکه برخورد فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست.

گزارش‌ها: حسن عکرو

معنویت سیاسی

سیدمرتضی هاشمی مدنی

همشهری، ش ۴۷۶۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۰

آقای هاشمی در نوشتار زیر به بررسی معنویت سیاسی که تمایز بخش انقلاب اسلامی است، اشاره کرده‌اند. به نظر وی روح پیام انقلابیون ایران در سال ۵۷ در مفهوم «معنویت سیاسی» ای که فوکو توصیف می‌کند، ظاهر می‌شود. او این اصطلاح را در مورد ایران به کار می‌برد و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «اراده‌ای است معطوف به خلق؛ تفکیک جدیدی میان حق و باطل از طریق روش جدیدی در حکمرانی بر خود و دیگران.» «معنویت سیاسی» همان چیزی است که در دنیای متجدد ما سابقه‌ای ندارد و ویژگی ممتاز انقلاب ۵۷ ایران بوده است.

نویسنده در تعریفی از ایدئولوژی گفته است: «ایدئولوژی نظامی فکری است که اندیشه را به سطح عمل می‌کاهد و معطوف به کسب یا حفظ قدرت در عرصه سیاسی است.» بر اساس تعریف ارائه شده از ایدئولوژی، آن نوعی نظام فکری است و ریشه در نوعی معرفت دارد. اگر ایدئولوژی‌ای یافت شود که ریشه در معرفت دینی داشته باشد و اگر مفهوم «معنویت سیاسی» را مفهومی محصور در دین بدانیم و دین را نیز محور سنت و در تضاد با هسته انسان محور دنیای متجدد، در نهایت باید پذیرفت که ایدئولوژی مذکور چالشی است برای دنیای متجدد. ونسا مارتین در اثر ارزشمند خود درباره صورت‌بندی ایدئولوژی اسلامی هفت درون‌نمایه اصلی دیدگاه‌های امام خمینی^ع را برمی‌شمارد و اولین این هفت درون‌نمایه را «تأثر از دیدگاه‌های فلاسفه یونان باستان از طریق فلاسفه اسلامی» می‌داند. عرفان و فلسفه اسلامی یکی از منابع مهم دیدگاه رهبر انقلاب بوده است. دیگر عامل مؤثر از دیدگاه او تأثیر شاگردان او در صورت‌بندی کردن نظریه حکومت اسلامی است. از این میان مرتضی مطهری^ع نقش مهمی را دارد. او فلسفه خود را در واکنش به فلسفه چپ سازمان داده و فهمید که امروزه اسلام به نوعی ایدئولوژی نیاز دارد. «اسلام اصلاح شده‌ای می‌خواست که راه نوین رو به جلویی را فراهم کند که مستقل از شرق و غرب باشد.» او از گونه‌ای

بازتاب اندیشه ۱۱۷

گزارش‌ها